

انواع ادبی (۱)

اهداف کلی فصل:

- ۱- آشنایی با مفاهیم و پیام‌های آثار نظم و نثر ادبی
- ۲- آشنایی با گونه‌ها و نمونه‌هایی بیشتر از ادبیات حماسی و نمایشی
- ۳- آشنایی با برخی از بزرگان ادبی (از نظرگاه انواع ادبی)
- ۴- توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



ادبیات حماسی

در سال گذشته خواندیم که حماسه یکی از انواع ادبی و داستان و روایتی است با زمینه‌ی قهرمانی و رنگ قومی و ملی و سبکی فاخر که در آن حوادثی فراتر از حدود عادت روی می‌دهد.

حماسه دو گونه است :

۱ — حماسه‌ی طبیعی: این نوع حماسه از زمان‌های دور به صورت شفاهی در بین ملت‌ها وجود داشته و سینه به سینه و نسل به نسل نقل شده و بعدها به شکل مکتوب و اغلب به صورت شعر درآمده است. مانند حماسه‌های ایللیاد و اُدیسه‌ی «هومر» شاعر یونانی و حماسه‌های مه‌ابهاراتا و رامایانا از هند و بخش‌هایی از شاهنامه‌ی فردوسی.

۲ — حماسه‌ی مصنوع: این نوع حماسه تقلیدی از حماسه‌ی طبیعی است. در تدوین حماسه‌ی مصنوع، همه‌ی افراد یک قوم یا ملت دخالت ندارند بلکه فقط یک نفر (شاعر) آن را می‌سراید و در آن به جای آفرینش حماسه به بازآفرینی حماسه می‌پردازد؛ مانند حمله‌ی حیدری از باذل مشهدی و خاوران نامه‌ی ابن‌حسام خوشفی. در این درس، برای معرفی نمونه‌ای از حماسه‌ی طبیعی، داستان نبرد رستم و اشکبوس از شاهنامه انتخاب شده است. اشکبوس کُشانی (کوشانی)، یکی از پهلوانان تورانی است که برای نبرد با ایرانیان به میدان می‌آید و رُهام پسر گودرز را شکست می‌دهد. رُهام می‌گریزد و رستم از فرار وی خشمگین می‌شود و چون رخس خسته است، پیاده به جنگ اشکبوس می‌آید. توصیف صحنه‌ی نبرد رستم و اشکبوس از نمونه‌های برجسته‌ی ادبیات رزمی و حماسی است.



رزم رستم و اشکبوس رنگ و روغن
منسوب به حسن اسماعیل زاده

رستم و اشکبوس

همی بر خروشید برسان^۲ کوس
 سرهم نبرد اندر آرد به گرد
 همی گرد رزم اندر آمد به ابر
 برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس
 زمین آهنین شد سپهر آبنوس^۳
 غمی شد زبیکار دست سران^۴
 بیچید زو روی و شد سوی کوه
 بزد اسب کاید بر اشکبوس
 که رُهام را جام باده‌ست جُفت
 من اکنون پیاده کنم کارزار^۵

دلیری کجا^۱ نام او اشکبوس
 بیامد که جوید زایران نبرد
 بشد تیز رُهام با خود و گبر*
 بر آویخت رُهام با اشکبوس
 به گرز گران دست بُرد اشکبوس ۵
 بر آهیخت رُهام گرز گران
 چو رُهام گشت از کشانی ستوه*
 ز قلب سپاه اندر آشفست توس
 تهمتن بر آشفست و با توس گفت
 تو قلب سپه را به آیین بدار ۱۰

*

به بند کمر بر، بزد تیرچند
 هماوردت آمد مشو باز جای^۶
 عنان را گران کرد^۷ و او را بخواند
 تن بی سرت را که خواهد گریست؟
 چه پُرسی کزین پس نبینی تو کام
 زمانه مرا پُتک ترگ* تو کرد
 به کُشتن دهی سر به یکبارگی
 که ای بی‌هده مرد پر خاش جوی،

کمان به زه^۸ را به بازو فکند
 خروشید کای مرد رزم آزمای
 کُشانی بخندید و خیره بماند
 بدو گفت خندان که نام تو چیست؟
 تهمتن چنین داد پاسخ که نام ۱۵
 مرا مادرم نام مرگ تو کرد
 کُشانی بدو گفت بی بارگی*
 تهمتن چنین داد پاسخ بدوی

۲۰ پیاده ندیدی که جنگ آورد
 به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ
 هم اکنون تو را ای نبرده سوار
 پیاده مرا زان فرستاده توس
 کُشانی پیاده شود، همچومن
 پیاده به از چون تو پانصد سوار
 ۲۵ کُشانی بدو گفت: با تو سلیح
 بدو گفت رستم که تیر و کمان
 چو نازش به اسب گران مایه دید
 یکی تیر زد بر بر اسب اوی
 بخندید رستم به آواز گفت
 ۳۰ سزد گربرداری سرش در کنار

سر سرکشان زیر سنگ آورد؟
 سوار اندر آیند هر سه به جنگ؟
 پیاده بیاموزمت کارزار
 که تا اسب بستانم از اشکبوس
 بدو روی خندان شوند انجمن
 بدین روز و این گردش کارزار
 نبینم همی جز فسوس و مزیح^۹
 بین تا هم اکنون سرآری زمان
 کمان را به زه کرد و اندر کشید
 که اسب اندر آمد ز بالا به روی
 که بنشین به پیش گران مایه جفت
 زمانی بر آسایی از کارزار

*

کمان را به زه کرد زود اشکبوس
 به رستم بر آنکه ببارید تیر
 همی رنجه داری تن خویش را
 تهمتَن به بند کمر بُرد چنگ
 ۳۵ یکی تیر الماس پیکان* چو آب
 کمان را بمالید رستم به چنگ
 براو راست خم کرد و چپ کرد راست
 چو سوفارش* آمد به پهنای گوش
 چو بوسید پیکان سرانگشت اوی
 بزد بر برو سینه ی اشکبوس
 ۴۰ قضا گفت گیرو قَدَر گفت ده^{۱۴}
 کُشانی هم اندر زمان جان بداد

تنی لرز لرزان و رُخ سندروس*
 تهمتَن بدو گفت برخیره خیر*
 دوبازوی و جان بداندیش را
 گزین کرده یک چوبه* تیر خدنگ*
 نهاده براو چارپر عقاب^{۱۰}
 به شست اندر آورده تیر خدنگ^{۱۱}
 خروش از خم چرخ چاچی بخواست^{۱۲}
 ز شاخ گوزنان برآمد خروش^{۱۳}
 گذر کرد بر مُهره ی پُشت اوی
 سپهر آن زمان دست او داد بوس
 فلک گفت احسنت و مه گفت زه
 چنان شد که گفתי ز مادر نژاد
 شاهنامه ی فردوسی چاپ مسکو، جلد چهارم



- ۱- در این جا به معنی «که» است.
- ۲- مانند
- ۳- زمین، مثل آهن سخت و آسمان پر از گردوغبار شد.
- ۴- دست آن‌ها از نبرد با گرزهای سنگین خسته شد.
- ۵- معنی سه بیت: توس از فرار رهام برآشفته و آماده‌ی نبرد با اشکبوس شد. اما رستم موافقت نکرد و گفت خود به نبردش می‌روم، زیرا رهام بیشتر اهل بزم است تا رزم. تو هم باید قلب سپاه را نگاه‌داری.
- ۶- کمان به زه بسته و آماده را بر بازو افکند. معمولاً پس از تیراندازی زه کمان را می‌گشودند (باز می‌کردند) تا کمان قابلیت ارتجاع خود را از دست ندهد و چون به تیراندازی نیاز داشتند، زه را در کمان می‌کردند.
- ۷- فرار نکن، بایست.
- ۸- افسار اسب را کشید و ایستاد.
- ۹- سلیح و مزیح همان سلاح و مزاح عربی است که در فارسی «ا» آن‌ها به «ی» تبدیل شده است. به این تغییر شکل «ممال» می‌گویند. فسوس به معنی مسخره کردن و مزیح غیر جدی بودن است.
- ۱۰- تیری بُرنده چون الماس که نوک آن را جلا داده و بر آن چهار پر عقاب بسته بودند. معمولاً برای آن که تیر پس از رها شدن از کمان منحرف نشود، به قسمت انتهایی آن پر عقاب می‌بستند.
- ۱۱- رستم کمان را در چنگ گرفت و به شست تیر خدنگ را آماده‌ی پرتاب کرد. (شست، انگشترمانندی از جنس استخوان بود که در انگشت شست می‌کردند و در وقت کمان‌داری، زه کمان را با آن می‌گرفتند.)
- ۱۲- رستم برای پرتاب تیر دست راست را خم و دست چپ را که کمان در آن بود، راست کرد؛ آن‌گاه خروش از کمان برخاست. چاخ شهری بوده است که در آن تیر و کمان‌های خوب و محکم می‌ساختند.
- ۱۳- همین که انتهای تیر به گوش رستم نزدیک شد، از کمان فریادی برخاست. گاهی کمان را از شاخ گوزن می‌ساختند.
- ۱۴- قضا گفت اشکبوس تیر را بگیر و قدر گفت رستم تیر را بزن.

بیاموزیم

به این بیت توجه کنید:

براو راست خم کرد و چپ کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بغاست
 با دقت در این بیت، درمی‌یابیم که صامت «خ» و «چ» بیش از صامت‌های
 دیگر تکرار شده است. این تکرار آگاهانه باعث می‌شود موسیقی کلام و القای
 معنی مورد نظر شاعر بیشتر گردد. در این بیت، شاعر برای آن که بتواند حسّ

خشونت را در قالبی حماسی بیان کند، از این دو صامت (خ پنج بار) و (چ چهار بار) بهره می‌گیرد.

به این کاربرد «واج آرای» یا «نغمه‌ی حروف» می‌گویند. واج آرای تکرار یک واج (صامت یا مصوّت) در کلمات یک مصراع یا بیت یا عبارت است، به گونه‌ای که کلام را آهنگین کند و بر تأثیرسخن بیفزاید.

در نمونه‌ی زیر، منوچهری دامغانی صدای خُردشدن برگ‌های خشک پاییزی را با استفاده از واج آرای (تکرار صامت خ، ز) به گونه‌ای هنرمندانه و مؤثر نشان داده است.

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است

باد خنک از جانب خوارزم وزان است

اکنون به نمونه‌های دیگری توجه کنید :

□ اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا (قرآن)

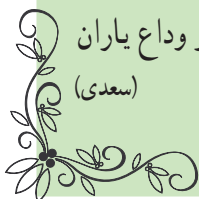
□ بیا که قصر امل سخت سست‌بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

(حافظ)

□ بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

(سعدی)

□ صدای سنگین سکوت در سرسرا پیچیده بود.



خودآزمایی

- ۱- «سربه‌گرد آوردن» یعنی چه؟
- ۲- دو نمونه طنز در درس بیابید.
- ۳- کدام ویژگی‌های حماسه را در این درس می‌یابید؟
- ۴- «تو قلب سپه‌را به آیین‌بدار» یعنی چه؟
- ۵- نمونه‌ای از استفهام انکاری را در درس پیدا کنید.
- ۶- به بیت‌هایی که معنی آن‌ها به هم وابسته باشد «موقوف‌المعانی» می‌گویند. نمونه‌ای از آن را در درس پیدا کنید.
- ۷- دو نمونه واج آرای را در درس بیابید.
- ۸- دو نمونه اغراق را در درس پیدا کنید.

آموختیم که حماسه دوگونه است: طبیعی و مصنوع. یکی از حماسه‌های مصنوع، حمله‌ی حیدری از باذل مشهدی (م. ۱۱۲۴) است. شاعر در این منظومه به شرح زندگی و جنگ‌های پیامبر (ص) و علی (ع) تا شهادت آن حضرت در محراب مسجد کوفه پرداخته است. قسمتی از این منظومه را که توصیف نبرد حضرت علی (ع) با عمرو بن عبدود است می‌خوانیم. شاعر تحت تأثیر حماسه‌های ملی، این حماسه‌ی دینی را با دخل و تصرف در اصل موضوع و آرایش صحنه‌ی نبرد به شیوه‌ی شاهنامه سروده است.



نرده درویشی اثر حسین همدانی تاریخ ۱۳۳۸

حمله‌ی حیدری

دلیران میدان گشوده نظر
 که ناگاه عمرو^۱ آن سپهر نبرد
 چو آن آهنین کوه آمد به دشت
 پیامد به دشت و نفس کرد راست
 ۵ حبیب خدای جهان آفرین
 همه برده سر در گریبان فرو
 به جز بازوی دین و شیر خدا
 که بر کینه اول که بندد کمر
 برانگیخت ابرش* برافشانند گرد
 همه رزمگه کوه فولاد گشت
 پس آن گه باستاد هم‌رزم خواست
 نگه کرد بر روی مردان دین
 نشد هیچ کس را هوس، رزم او
 که شد طالب رزم آن ازدها

بر مصطفیٰ بهر رخصت دوید از وخواست دستوری* اما ندید عمرو برای بار دوم مبارز می طلبد. پیامبر از لشکر می پرسد که چه کسی حاضر است با عمرو بجنگد؟ لیکن جز علی (ع) کسی اعلام آمادگی نمی کند. پیامبر (ص) به علی هشدار می دهد که او عمرو است. علی (ع) جواب می دهد: من هم علی بن ابی طالبم و پس از گفت و گوی بسیار، از پیامبر (ص) اجازه ی نبرد می گیرد. در میدان نبرد، عمرو از جنگ با علی امتناع می کند؛ با این بهانه که نمی خواهم به دست من کشته شوی. اما علی (ع) در پاسخ می گوید: ریختن خون تو برای من از ملک روی زمین بهتر است. عمرو این بار خشمگینانه از اسب پایین می آید و:

<p>به پیشش برآمد شه جنگ جو در صلح بستند بر روی هم بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ برافراخت بازو چو شاخ درخت علم کرد شمشیر آن ازدها بخایید دندان به دندان کین به هم حمله کردند باز از دو سو که کم دیده باشد زمین و زمان تن هردو شد از نظر ناپدید سر و روی مردان پر از گرد و خاک زهم رد نمودند هفتاد حرب* نهنگ یم قدرت حق، علی که شد ساخته کارش از زهر چشم پی سر بریدن بیفشرد پا بینداخت^۲ شمشیر را شاه دین به سرکوفت شیطان دو دست دریغ تپیدند بت خانه ها در فرنگ</p>	<p>به سوی هژبر زبان کرد رو دویدند از کین دل سوی هم فلک باخت از سهم* آن جنگ رنگ نخست آن سیه روز و برگشته بخت سپر برسر آورد شیر اله بیفشرد چون کوه پابزمین چو ننمود رخ شاهد آرزو نهادند آوردگاهی چنان زبس گرد از آن رزمگه بردمید زره لخت لخت و قبا چاک چاک چنین آن دو ماهر در آداب ضرب شجاع غضنفر* وصی نبی چنان دید بر روی دشمن زخشم برافراخت پس دست خیبر گشا به نام خدای جهان آفرین چو شیر خدا راند بر خصم، تیغ پرید از رخ کفر در هند رنگ</p>
---	--

غضنفر بزد تیغ بر گردنش
 در آورد از پای، بی سر تنش
 دم تیغ بر گردنش چون رسید
 سر عمرو صدگام از تن پرید
 چو غلتید در خاک آن ژنده فیل
 بزد بوسه بر دست او جبرئیل



توضیح

- ۱- عَمْرُو (=عَمْر) و عُمَر در عربی هر دو اسم خاص هستند و برای این که شکل مکتوب آن‌ها با هم اشتباه نشود، به اولی یک حرف «و» اضافه می‌کنند. اما این «و» تلفظ نمی‌شود.
- ۲- بینداخت در اینجا یعنی بزد.



خودآزمایی

- ۱- عبارت کنایی «دندان به دندان خاییدن» یعنی چه؟
- ۲- دو نمونه از استعاره‌های درس را پیدا کنید.
- ۳- به چه دلیل این شعر حماسه‌ی مصنوع است؟
- ۴- نمونه‌ای دیگر از حماسه‌ی مصنوع را در کلاس بخوانید.
- ۵- قافیه‌ی کدام بیت نادرست است؟
- ۶- داستان زیر را که از مثنوی مولوی انتخاب شده است، به لحاظ محتوا و نوع ادبی آن با درس مقایسه کنید.

از علی آموز اخلاص عمل
 در غزا بر پهلوانی دست یافت
 او خدو انداخت بر روی علی
 در زمان انداخت شمشیر آن علی
 گشت حیران آن مبارز زین عمل
 گفت: بر من تیغ تیز افراشتی
 گفت: من تیغ از پی حق می‌زنم
 شیر حقم نیستم شیر هوا
 شیر حق را دان منزه از دغل
 زود شمشیری برآورد و شتافت
 افتخار هر نبی و هر ولی
 کرد او اندر غزایش کاهلی
 وز نمودن عفو و رحم بی محل
 از چه افکندی مرا بگذاشتی؟
 بنده‌ی حقم نه مأمور تنم
 فعل من بر دین من باشد گوا...